

پژوهشی درباره نسبت صحیح طبرسی

مصطفی معلمی *

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری
(تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۱۰/۶ - تاریخ پذیرش نهایی: ۸۹/۱۲/۱۵)

چکیده

در میان عالمان امامی مذهب کسانی بوده‌اند که به طبرسی شهرت داشته‌اند. برخی از محققان بر این نظرند که واژه طبرسی را باید به فتح طاء و سکون باء خواند، زیرا این واژه نسبت به طبرس را إفاده می‌کند که معرب تفرش، شهری بین کاشان و اصفهان است و نباید آن را منسوب به طبرستان دانست، چراکه منسوب به طبرستان، طبری و یا طبرستانی است. در مقابل محققان دیگری براساس منابع جغرافیایی و تاریخی و قواعد ساخت واژه نشان داده‌اند که طبرسی را باید به فتح طاء و باء خواند؛ زیرا نسبت به طبرستان را افاده می‌کند و در واقع نسبت صحیح آن است.

کلید واژه‌ها: طبرسی، طبری، طبرستانی، تفرش، علمای امامی مذهب.

مقدمه

از گذشته دور تاکنون در میان علمای امامی مذهب ایران کسانی بوده‌اند که به طبرسی شهرت داشته‌اند. محققان درباره نسبت این عالمان اختلاف نظر دارند. برخی طبرسی را منسوب به طبرس و طبرس را معرب تفرش دانسته‌اند. برخی دیگر طبرسی را منسوب به طبرستان دانسته‌اند. هر کدام از این دو گروه برای نظر خود دلایلی را ذکر کرده‌اند. بررسی و نقد این دلایل و ترجیح نظر درست کوششی است که در این مقاله صورت گرفته است.

نظر اول: طبرسی منسوب به تفرش

برخی از محققان واژه طبرسی را منسوب به طبرس دانسته‌اند که باید به فتح طاء و

سکون باء و کسر راء خوانده شود. در نظر آنان طبرس معرب طبرش که همان تفرش امروزیست.^۱ مستند آنان جمله‌ای است که ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق (د ۵۶۵ ق) در شرح حال ابوعلی فضل بن حسن طبرسی (د ۵۴۸ ق)، صاحب مجمع البیان فی تفسیر القرآن، این‌گونه آورده است: «طبرس منزلی است میان قاشان و اصفهان و اصل ایشان از آن بقعت بوده است» (ابن فندق، ۲۴۱). در تأیید سخن ابن فندق نیز گفته شده است که در عصر صفوی هم عده‌ای از علما بر این باور بوده‌اند که طبرسی منسوب به تفرش است (افندی، ۵۰/۱؛ ۳۵۷/۴).

استاد احمد بهمنیار (د ۱۳۳۴ ش)، مصحح تاریخ بیهق، سخن ابن فندق را پی‌گرفته و با بیان مطالبی نتیجه گرفته است که همه طبرسی‌ها منسوب به تفرش‌اند (بهمنیار، تعلیقات تاریخ بیهق، ۳۴۷-۳۵۳). حسین کریمان (د ۱۳۷۲ ش) نیز با پیگیری راه استاد بهمنیار و افزودن مطالبی دیگر در تأیید سخن ایشان تفرشی بودن طبرسی‌ها را پذیرفته است (کریمان، ۱۶۷-۱۸۷).

محققان یاد شده در اثبات تفرشی بودن طبرسی‌ها در کنار برخی مؤیدات، به دو دلیل مهم استناد کرده‌اند: ۱. سخن ابن فندق مبنی بر وابستگی ابوعلی فضل بن حسن طبرسی به بقعه طبرس. ۲. غیر قیاسی بودن لفظ طبرسی در انتساب به طبرستان. از سوی دیگر دلایل و شواهدی نیز برای اثبات طبرستانی بودن طبرسی‌ها وجود دارد که نمی‌توان به آسانی آن را نادیده گرفت. در این پژوهش نخست دو دلیل یاد شده مبنی بر تفرشی بودن طبرسی‌ها بررسی خواهد شد، آن‌گاه دلایل و شواهد رای مخالف بررسی شده تا قوت هر یک از این دو نظر در اثبات مدعا دانسته شود.

بررسی و نقد دلیل نخست

بجز تاریخ بیهق ابن فندق، در هیچ کتاب تاریخی و یا جغرافیایی از بقعه‌ای به نام طبرس میان قاشان و اصفهان یاد نشده است. بهمنیار برای تأیید سخن ابن فندق به کتاب تاریخ قم استناد کرده و به آن ارجاع داده است. مراجعه به منبع یاد شده نشان می‌دهد که واژه طبرس در آن ذکر نشده و شاید منظور ایشان واژه طبرش بوده که چند بار در این کتاب از آن یاد شده است. جستجو در اختلاف نسخه‌ها نیز نشان داده که

۱. این شهر اکنون در استان مرکزی در ایران جای دارد و در گذشته جزء ایالت جبال بوده است.

همه نسخه‌ها طبرش آورده‌اند و حتی یک مورد هم به شکل طبرس ضبط نشده است.^۱ اما همین واژه طبرش که تاریخ قم از آن چند بار یاد شده برای اشاره به رستاق و یا طسوج به کار رفته است و نمی‌توان احتمال داد که اشاره به «منزل» دارد.^۲

مکان‌یابی طبرس و یا طبرش

بهمینار در تطبیق طبرس و یا طبرش با امکانه امروزی شهر تفرش را پیشنهاد کرده است. ایشان در برابر این پرسش که چرا در کتب و معاجم جغرافیایی نامی از طبرس به میان نیامده، این‌گونه پاسخ داده است که «دانشمندان صاحب تألیف درباره امکانه و بلاد از وجود جایی به نام طبرس بی‌اطلاع بوده‌اند و از زمانی که علما خود را با واژه طبرسی معرفی کرده‌اند بقعه طبرس شناخته شده است» (بهمینار، ۳۵۲).

کریمان نیز برای اثبات وجود مکانی به نام طبرس در جغرافیای تاریخی و نیز یافتن شاهی برای ذکر واژه طبرس در معاجم جغرافیایی اظهار داشته که واژه طبرس در *البلدان یعقوبی* که به عنوان یکی از رساتیق قم آمده، همان طبرس بوده است. وی اشتباه نسخه‌بردار را دلیل تصحیف این واژه به صورت فعلی (طبرس) دانسته است (کریمان، ۱۸۷). بنابه نظر ایشان طبرش و نیز طبرس ظاهراً از قرن ششم و هفتم هجری به بعد، به تفرش شهرت یافته است (همو، ۱۸۶).

نقد دلیل نخست

نکته‌های تأمل برانگیزی درباره مطالب یاد شده شایسته یادآوری است. نخست آن که نبود واژه «طبرس» در کتب و معاجم تاریخی و جغرافیایی بسیار مهم بوده و نمی‌توان به سادگی از آن گذشت.

۱. سید جلال‌الدین تهرانی در تصحیح کتاب *تاریخ قم* از نسخه‌ای بهره برد که به تاریخ ۱۰۰۱ هجری تحریر شده بود. تا آن‌جا که نگارنده جستجو کرده، ایشان نه در مقدمه و نه در پاورقی‌ها مکان نگهداری آن نسخه را ذکر نکرده است. واژه طبرش در سراسر این نسخه یکسان به همین صورت که ذکر شد ضبط شده است. نسخه‌ای دیگر در کتابخانه آستانه مقدسه حضرت معصومه (س) به شماره ۲-۱۲۴ موجود است که در چاپ تازه تاریخ قم از آن استفاده شده است. در این نسخه نیز واژه طبرش همه جا به همین شکل ضبط شده است.

۲. رستاق و طسوج به سرزمینی گفته می‌شده که مشتمل بر چندین قریه و مزارع متعدد بوده و منزل نیز به محل توقف در مسیر کاروانها و یا مسیر یک روز راه اطلاق می‌شده است (یاقوت، ۳۸/۱). به دیگر سخن بسیار روشن است که طبرش نام منطقه‌ای بوده که چندین روستا و مزارع فراوان را دربرمی‌گرفته است و یک شهر و یا روستای مشخص نبوده است.

دوم آن که شهر تفرش در یک صد کیلومتری غرب قم واقع است و جایابی آن بر منزلی که میان کاشان و اصفهان شگفت آور است. به دیگر سخن، ابن فندق به اجمال طبرس را منزلی میان قاشان و اصبهان معرفی کرده است و این دو مکان (کاشان و اصفهان) اکنون وجود دارند ولی امروزه نه طبرس و نه طبرش هیچ یک وجود ندارد و پذیرش این نکته که تفرش کنونی با موقعیت جغرافیایی که دارد همان طبرش مذکور در تاریخ قم و طبرس مذکور در تاریخ بیهق نیز همان طبرش است؛ برپایه گمان ضعیف خواهد بود.

سوم آن که شهر تفرش در قرن پنجم هجری نیز به همین نام شناخته می شده است. ابن طباطبا (د پس از ۴۶۱ ق) در *منتقلة الطالبیه* دو بار از شهر تفرش یاد کرده است (ابن طباطبا، ۱۰۲). نویسنده کتاب *الشجرة المباركة فی انساب الطالبیه* که در قرن ششم هجری نگاشته شده از تفرش با همین لفظ یاد کرده است (رازی، ۱۲۶).

چهارم آن که اگر طبرس همان طبرش بوده چرا ابن فندق به آن اشاره نکرده است در حالی که طبرش مسبوق به ذکر بوده و برای مردم بویژه شیعیان نام آشنا تر بوده است، چنانکه راوندی در *راحة الصدور* از طبرش به عنوان منطقه‌ای شیعه نشین یاد کرده است (راوندی، ۳۰، ۳۹۵). به عبارتی دیگر با توجه به فقدان نام طبرس در معاجم جغرافیایی و تاریخی این واژه غرابت قابل توجهی داشته است و انتظار این بود که ابن فندق برای از بین بردن این غرابت به برابری طبرس با طبرش اشاره کند!

پنجم آن که سخن بهمنیار دور مصرح است. زیرا سوال این است که طبرسی منسوب به کجاست؟ در پاسخ گفته شده که منسوب به طبرس است. پرسش بعدی آن است که طبرس کجاست؟ در پاسخ گفته شده است که همان جایی که طبرسی‌ها خود را به آن منسوب کرده‌اند! به دیگر سخن دریافتن معنای طبرسی متوقف بر طبرس و دانستن معنای طبرس متوقف بر واژه طبرسی است و این چنین استدلالی مردود است.

ششم آن که اگر واژه «طبرس» در *البلدان مصحف* «طبرس» دانسته شود همچنین می توان احتمال داد که این واژه تصحیف شده «طبرش» بوده است. به نظر این احتمال می تواند قوت بیشتری داشته باشد چرا که «طبرش» در تواریخ مسبوق به ذکر است، در حالی که به اعتراف کریمان ذکری از واژه «طبرس» در کتب نیامده است (کریمان، همانجا).

بررسی و نقد دلیل دوم

استاد بهمنیار درباره قیاسی و یا غیرقیاسی بودن نوشته است: «بالجمله در ابطال قول کسانی که طبرسی را منسوب به طبرستان می دانند محکمترین أدله، مخالف قیاس و

نامستعمل بودن این کلمه است» (بهمنیار، ۳۷۴). اکنون نگاهی به قواعد صرف خواهد شد تا قیاس در انتساب به طبرستان روشن گردد.

بی‌گفتگو منسوب به طبرستان طبرستانی است. بر پایه دستور زبان فارسی واژه یاد شده درست‌ترین شکل انتساب به طبرستان است، چنان‌که در زبان عربی نیز چنین است. واژه دیگر در انتساب به طبرستان طبری است. این واژه براساس قاعده نسبت در زبان عربی در کلمات مرکب ساخته شده است. از آن‌جا که طبرستان از دو بخش طبر + استان تشکیل شده است، از این‌رو براساس قاعده نسبت در کلمات مرکب، طبری از الحاق یاء نسبت به بخش نخست این کلمه مرگب به دست آمده است. گاهی نیز یاء نسبت به بخش دوم کلمه مرکب افزوده شده است؛^۱ اما در عین حال نسبت دادن به بخش نخست مقید به مواردی است که تشابهی پدید نیاید. به دیگر سخن اگر نسبت دادن به بخش اول کلمه مرکب موجب شباهت آن با واژه‌ای دیگر شود در این صورت به گونه‌ای متفاوت واژه منسوب ساخته خواهد شد (همان، ۷۶؛ نیشابوری، ۵۵). اگر در نسبت به طبرستان طبری گفته شود با واژه منسوب به طبریه یکی خواهد شد چرا که منسوب به طبریه بر اساس قیاس و قاعده طبری است. پس نمی‌توان طبری را در منسوب به طبرستان قیاسی دانست.^۲ در چنین مواردی در زبان عربی یک یا دو حرف از بخش دوم کلمه مرکب را به بخش اول می‌افزایند سپس با افزودن یاء نسبت، منسوب به آن واژه مرکب ساخته می‌شود. چنان‌که در نسبت به حَضْرَمَوْت، حِصْنِ کِیْفَا، عبدالداری و عبدشمس گفته‌اند: حَضْرَمِی، حِصْکَفِی، عِبْدَرِی، وَعِبْشَمِی.^۳ با این توضیح معلوم می‌شود ادعای غیرقیاسی بودن طبرسی در انتساب به طبرستان موجه نیست.

افزون بر این باید توجه داشت که در نامگذاری اشیاء و انتساب به امکان، محاورات

۱. بعلی در نسبت به بعلبکی و شری در نسبت به تأبط شرا از نمونه های این قاعده است (رضی‌الدین استرآبادی، ۷۲/۲).

۲. مخفی نماند که اگر در نسبت به طبریه، طبرانی گفته شده است این کاربرد غیر قیاسی و برخلاف قاعده است و تجویز چنین کاربرد تنها جهت فرق نهادن میان منسوب به طبرستان و طبریه صورت پذیرفته است (یاقوت، ۱۸/۴؛ طریحی، ۳۶۰/۳).

۳. خالد بن عبد الله ازهری (د ۹۰۵ ق) در باب نسبت نوشته است: «پنجم آن که از هر دو بخش کلمه مرکب اسمی بر وزن فعل ساخته و به آن کلمه نسبت داده شود، در نسبت به حَضْرَمَوْت حَضْرَمِی گفته‌اند» (ازهری، ۳۳۲/۲). ابن یعیش (د ۶۴۳ ق) نیز در باب نسبت آورده است: «وگاهی از دو جزء کلمه مرکب اسمی ساخته می‌شود و به آن نسبت داده می‌شود، مانند عبدری، عبقری، وعبشمی» (۴۷۱/۳). خلیل بن احمد فراهیدی (د ۱۷۵ ق) نیز به چنین ساختی اشاره کرده است (۶۰/۱).

عرفیه ملاک و معیار قرار می‌گیرد.^۱ چنان‌که واژه شناسان گفته‌اند قیاس و قاعده از کاربردهای گویشوران استخراج می‌شود. بنابراین کاربرد واژه طبرسی در میان اهالی طبرستان دلیل دیگری بر قیاسی بودن آن خواهد بود.^۲

مؤیدی بر نظر اول و نقد آن

کریمان با فرض این که اهالی طبرش به تشیع شهرت داشته‌اند و نیز با یکی دانستن طبرس با طبرش به این نتیجه رسیده است که در میان علمای اهل سنت کسی با شهرت طبرسی وجود نداشته است (کریمان، ۱۸۲). به دیگر سخن چون طبرس یا همان طبرش به تشیع شهره بوده از این رو طبرسی سنی نداریم و این مؤید طبرشی بودن طبرسی هاست. به نظر می‌رسد این استنتاج بر فرضی نادرست تکیه کرده است چراکه در میان علمای اهل سنت کسانی با نسبت طبرسی نیز بوده‌اند نظیر: ابو نصر احمد بن محمد طبرسی، ابو موسی طبرسی و ابو معین حسین بن حسن طبرسی (ابن عساکر، ۱۱۹/۱۷، ۱۲۲/۳۶؛ لالکایی، ۳۰۳/۲).

نظر دوم: طبرسی منسوب به طبرستان

در باب نسبت صحیح طبرسی دیدگاه دیگری نیز وجود دارد که طبرسی را منسوب به طبرستان می‌داند. دلایل و شواهدی در تایید این دیدگاه ارائه شده است که به قرار زیر است:
دلیل نخست

برخی از علمای امامیه به طبرسی شهره‌اند و دانسته است که این گروه از علما طبرستانی‌اند. آنان از این قرارند:

۱. عماد الدین حسن بن علی بن محمد بن حسن طبری از علمای برجسته امامیه در سده هفتم هجری است که کتابهای متعددی از جمله کامل بهایی، اسرار الامامة و تحفة‌الابرار را به رشته تحریر درآورده است. وی در کتاب کامل بهایی که به پارسی

۱. سمعانی معتقد بوده که در باب نسبت مینا قیاس و قاعده نیست بلکه صرفاً نقل گویش وران معتبر است (الانساب، ۲۳/۳).

۲. شاهد بر این مطلب واژه‌هایی مانند سجزی، سگزی، رازی و طبرخزی است که عرف گویش وران آزادانه در نسبت به سیستان، ری و طبرستان و خوارزم ساخته است (یاقوت، ۲۴۵/۳؛ سیوطی، ۱۶۸). افزون بر این حتی مشاهده شده که برخی علما در بیان اشتراک دو دانشمند در طبرستانی بودن واژه طبرستیه را به کار برده‌اند (سبکی، ۲۹۲/۵).

نگاشته، خود را مازندرانی خوانده است (عمادالدین طبری، کامل بهایی، ۱۱/۱). همو در تحفة الابرار خود را حسن بن علی بن محمد بن حسن طبرسی معرفی کرده است (همو، تحفة الابرار، ۵۴). علامه حلی (د ۷۲۶ ق) عمادالدین طبری را طبرسی خوانده است (علامه حلی، ۱۰۴/۱). فخر المحققین، فرزند علامه حلی (د ۷۷۰ ق) نیز دربارهٔ عمادالدین گفته است: «يعرف بالطبرسی» (فخرالمحققین، ۲۲۸/۴).^۱ از این عبارت به آسانی می‌توان دریافت که طبری گاهی طبرسی نیز خوانده می‌شده و برخلاف نظر گروه نخست دیگر نیازی به تمسک به اختلاف نسخه‌ها و یا تصحیف و سهو نساخ وجود نخواهد داشت. ابن فهد حلی (د ۸۴۱ ق) و ماحوزی نیز وی را طبرسی معرفی کرده‌اند (ابن فهد، ۳۰۲/۳؛ ماحوزی، ۳۱۰).

۲. ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی (د قرن ۶ ق) از مشایخ ابن شهرآشوب سروی (د ۵۸۸ ق) بوده (ابن شهرآشوب، ۶۱) که مدفن وی در روستای شیخ کلی (غرب قائم شهر کنونی) واقع است. محل مذکور به قلعهٔ شیخ طبرسی نیز خوانده می‌شده است (ملگونف، ۱۲۱). ابن فندق در معرفی وی نوشته است: «أحمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی» (ابن فندق، لباب الانساب، ۱۸۴/۱).^۲ میرزا عبدالله أفندی (د ۱۱۳۰ ق) و خوانساری (د ۱۳۱۳ ق) وی را طبرستانی و اهل ساری دانسته‌اند (افندی، ۵۰/۱؛ خوانساری، ۶۴/۱). مهدی بن ابی حرب حسینی مرعشی از مشایخ وی بوده که در ساریه سکونت داشته است (طبرسی، ابومنصور، ۶/۱؛ ابن عدیم، ۱۰۹۲/۳). شاید بر این اساس که ابو منصور طبرسی استاد ابن شهرآشوب سروی بوده و خود نیز از محضر ابی حرب مرعشی سروی بهره برده است، عده‌ای ابومنصور را اهل ساریه دانسته‌اند (همانجا).^۳

۱. فخرالمحققین قریب العهد به عمادالدین طبری بوده و برپایه گفته دکتر کریمان که قول معاصران بهترین حجت شمرده می‌شود باید پذیرفت که طبرسی نیز مانند طبری نسبت به طبرستان را افاده می‌کرده است. اما دکتر کریمان برای پرهیز از مواجهه با این مستندات وجود خارجی عالمی به نام عمادالدین طبرسی را منکر شده است (کریمان، ۱۸۲).

۲. مصحح کتاب یاد شده از نسخه‌های آستان قدس رضوی و کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی و نیز نسخه‌هایی از کتابخانه ملک تهران و کتابخانه شهر تبریز در تصحیح آن مدد جسته و در همه نسخه‌های یاد شده ابومنصور طبری آمده است.

۳. گویا دهخدا نیز بر همین اساس احتمال داده که طبرسی از ترکیب طبری و سروی ساخته شده باشد. کریمان نیز این احتمال را مردود دانسته است. دلیل ایشان کفایت سروی در دلالت بر طبرستانی بودن است. اما استدلال دکتر کریمان به نظر صحیح نمی‌آید چرا که سروی به سکون راء نسبت به قریه‌ای موسوم به سرو در حوالی اردبیل و نیز به فتح سین و راء نسبت به سراو در آذربایجان را می‌رساند پس سروی از الفاظ مشترک خواهد بود و به تنهایی و بدون قرینه نمی‌تواند طبرستانی بودن را افاده کند. (دهخدا، لغت‌نامه، ذیل «طبرسی» (آخرین مدخل)؛ کریمان، ۱۷۰؛ سمعانی، ۲۵۰/۳؛ ابن فوطی، ۷۸/۴).

۳. آخوند مولى محمد صالح مازندرانی (د ۱۰۸۸ ق) در معرفی خویش واژه طبرسی را به کار برده است (مازندرانی، ۷۵/۵).
۴. میرزا حسین بن محمد تقی نوری (د ۱۳۲۰ ق) معروف به محدث نوری خود را طبرسی خوانده است (نوری، ۵۹/۱).
۵. مولى زين الدين على سروی (د قرن ۸ ق) طبرسی معرفی شده است (علامه حلی، ارشاد/الانها، ۴۶/۱).
۶. سید جمال‌الدین مرعشی آملی نیز طبرسی خوانده شده است (همو، ایضاح الاشتباه، ۴۷).
۷. حاجی خلیفه (د ۱۰۶۷ ق) در معرفی ابن شهرآشوب سروی آورده است: «رشید الدین ابوجعفر محمد بن علی المازندرانی الطبرسی الشیعی» (حاجی خلیفه، ۱۵۸۴/۲). این در حالی است که کریمان به اشتباه اظهار داشته است که هیچ کس ابن شهرآشوب را طبرسی نخوانده است (کریمان، ۱۸۱).

دلیل دوم

در نظریه نخست، طبرسی با سکون باء و کسر راء منسوب به طبرس دانسته شده است، اما در نسخه‌ای از کتاب «نثر اللئالی» نوشته ابوعلی طبرسی که به خط یاقوت مستعصمی (د ۶۸۹ ق) در کتابخانه چستربیتی نگهداری می‌شود نام مؤلف به فتح باء و فتح راء ضبط شده است.^۱

دلیل سوم

در عهد صفوی بعضی از علما در باب طبرستانی بودن طبرسی‌ها اعلام نظر کرده‌اند. میرزا عبدالله افندی اصفهانی (د ۱۱۳۰ ق) نوشته است: «ثُمَّ مِنْ أَعْجِيبِ الْكَلَامِ أَنَّهُ قَدْ يُظَنُّ أَنَّ الطَّبْرَسِيَّ مُعَرَّبُ التَّفْرَسِيَّ نِسْبَةً إِلَى قَصَبَةِ نَاحِيَةِ تَفْرَسٍ مِنْ تَوَابِعِ قُمْ، وَالْحَقُّ أَنَّهُ خِيَالٌ مَحْضٌ لَا دَلِيلَ عَلَيْهِ وَيُؤَيِّدُ مَا قُلْنَا أَوْلَا كَلَامُ الْمَوْلَى مُحَمَّدِ صَالِحِ الْمَازَنْدَرَانِيِّ حَيْثُ وَصَفَ نَفْسَهُ فِي شَرْحِ أَصُولِ الْكَافِي بِالطَّبْرَسِيِّ» (افندی، ۳۷۵/۴).^۲ مرحوم خوانساری نیز در این باره آورده است: «وَفِي الرِّيَاضِ نَقْلًا عَنِ شَيْخِهِ وَأَسْتَاذِهِ الْعَلَمَةِ الْمَجْلِسِيِّ إِنَّهُ

۱. نسخه‌ای عکسی از کتاب مذکور در مرکز احیاء میراث اسلامی واقع در قم با شماره ۳۳ موجود است. نام مؤلف در برگ نخست روی ب از این نسخه ذکر شده است.

۲. ترجمه: «آن‌گاه از سخنان بسیار عجیب آن است که گاهی گمان برده می‌شود طبرسی عربی شده تفرسی است که در نسبت به منطقه تفرس از توابع قم گفته می‌شود، و حق آن است که این گمان فقط خیالی بوده که دلیلی برای آن موجود نیست. آن‌چه گفتیم را اولاً سخن مولى محمد صالح مازندرانی تایید می‌کند چرا که در شرح اصول کافی خود را طبرسی خوانده است.»

إِسْتِظْهَرَ كَوْنَ الطَّبْرِسِيِّ مُعَرَّبٌ تَفْرِيشِي نِسْبَةً إِلَى تَفْرِيشِ الَّذِي هُوَ مِنْ تَوَابِعِ قَمِّ
الْمَحْرُوسَةِ كَمَا أَنَّ الدُّورِيَسْتِي مُعَرَّبٌ الرَّشْتِي، قَالَ: وَقَالَ بِهِ بَعْضُ أَهْلِ الْعَصْرِ أَيْضاً وَهُوَ
غَرِيبٌ» (خوانساری، ۱/۶۴).^۱

دلیل چهارم

سید مصطفی تفرشی (د پس از ۱۰۴۴ ق) از علمای امامیه عهد صفوی است که کتابی
مهم در علم رجال به رشته تحریر درآورده است. وی به سال ۱۰۱۵ هجری از نگارش آن
فراغت یافته است و در مطاوی این کتاب گرچه علمای تفرشی را تفرشی خوانده ولی
هیچ اشاره‌ای به نزاع بر سر تفرشی بودن طبرسی‌ها نکرده است. همچنین در معرفی
علمای معروف به طبرسی آنان را تفرشی نخوانده است.^۲ به نظر این نکته می‌تواند دلیلی
بر عدم اعتقاد مؤلف به تفرشی بودن طبرسی‌ها باشد.

دلیل پنجم

اگر به راستی طبرسی منسوب به تفرش بوده پس طبیعی است که این انتظار وجود
داشته باشد که در تفرش امروزی و یا استان مرکزی خانواده‌هایی با شهرت طبرسی
زندگی کنند. نگارنده برای دریافت این امر، درخواستی را به اداره کل ثبت احوال استان
مازندران مبنی بر استعلام فراوانی شهرت طبرسی در دو استان مازندران و مرکزی
تقدیم کرده است. پس از ارجاع درخواست به سازمان ثبت احوال کشور، سرانجام
معاونت انفورماتیک سازمان یاد شده در پاسخ مرقوم داشته که فراوانی شهرت طبرسی
در استان مرکزی صفر و در استان مازندران شصت و نه است.^۳

نقد نظر دوم از نگاه قائلان به نظر اول

کریمان برخی از مستندات تاریخی را که طبرستانی بودن طبرسی‌ها را اثبات می‌کند
تخطئه کرده است. وی برای رد آن مستندات به گفتن این سخن بسنده کرده که اشتباه
علماء، سهو نساخ و یا اغلاط چاپی موجب بروز این اختلاف شده است (کریمان، ۳۰۲).

۱. ترجمه: «در ریاض به نقل از شیخ و استادش، علامه مجلسی، آورده که وی ظاهراً طبرسی را عربی شده تفریشی
در نسبت به تفریش که از توابع قم است دانسته چنان‌که دوریستی عربی شده رشتی است، و گفته که برخی از
معاصران نیز این مطلب را گفته‌اند و این غریب است!».

۲. مثلاً در معرفی ابوعلی طبرسی صاحب مجمع‌البیان سخنی از تفرشی بودن وی به میان نیاورده است (تفرشی،
۱۹/۴؛ ۱۹۵/۵).

۳. معاونت انفورماتیک سازمان ثبت احوال کشور به شماره ۸/۵/۸۵۵۹۹۳ به تاریخ ۸۸/۷/۱۵.

برای نمونه وی به اجازه شیخ علی کرکی (د ۹۴۰ ق) به فرزندش اشاره کرده که شیخ در آن ابوعلی طبرسی را «أمین الاسلام ثقة الاسلام ابی علی الطبری» خوانده است (مجلسی، ۱۰۵/۴۸). کریمان شیخ را به پیروی از غلط مشهور متهم کرده است (کریمان، ۱۷۰). همچنین درباره ابومنصور طبرسی که ابن فندق وی را طبری معرفی کرده، اظهار داشته که کاتبان و ناسخان اشتباه کرده و طبرسی را طبری نوشته‌اند و یا این که به علت طول اقامت در طبرستان به طبری نیز شهرت داشته است (همو، ۱۸۱). افزون بر این کریمان، مولی محمد صالح مازندرانی را متهم به جهل و پیروی از شایعه کرده و اظهار داشته که وی اشتباه کرده است و نمی‌دانسته که طبرسی نسبت به طبرستان را نمی‌رساند. به نظر کریمان جناب مولی محمد صالح برای درک افتخار هم نسبتی با صاحب مجمع‌البیان خود را طبرسی خوانده است (همو، ۱۷۱، ۳۲۹)!

به نظر می‌رسد قائلان به نظر اول بی آن که دلیلی محکم در اثبات نظر خویش ارایه کنند تلاش کرده‌اند تا با متهم نمودن علما به جهل و پیروی از شایعه و یا نسبت بی‌دقتی به کاتبان و نساخ و نیز با تمسک به اغلاط چاپی، دلایل نظر دوم را تخطئه نمایند که این همه کمکی در اثبات نظر اول نمی‌کند.

نتیجه

باتوجه به قواعد صرفی در باب نسبت، طبرسی در نسبت به طبرستان غیر قیاسی نیست. از سده‌های میانه هجری علمایی بوده‌اند که به طبرسی شهره بوده‌اند و به دلیلی غیر از انتساب مذکور، طبرستانی بودن آنها دانسته است. اگر بنا شود آن عده از علما که مازندرانی بوده و خود را طبرسی خوانده‌اند خطاکار و پیرو غلط مشهور برشماریم نباید از نظر دور داشت که احتمال خطا در سخن ابن فندق نیز منتفی نیست. وی طبرسی را منسوب به طبرس دانسته و ظاهراً آن را با طبرش یکی پنداشته است. یعنی نخستین و ساده‌ترین وجه را در واژه طبرسی برگزیده است. چنانکه فردی بگوید حصکفی منسوب به حصکف و یا حضرمی منسوب به حضرم است. اما چنانکه در مقاله آمد طبرس در معاجم جغرافیایی و کتب تواریخ مسبوق به ذکر نبوده است و بسیار محتمل است منزلی که ابن فندق میان اصفهان و قاشان معرفی کرده همان رستاق و یا طسوج طبرش بوده است. بنابراین از باب مقبولات عرفیه مرجح آن است که ادعای طبرستانی بودن طبرسی‌ها پذیرفته شود.

منابع

۱. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، معالم العلماء، نجف، چاپخانه حیدریه، ۱۳۸۰ق.
۲. ابن طباطبا، منتقلة الطالبية، تحقيق سيد محمد مهدي خراسان، نجف، چاپخانه حیدریه، ۱۹۶۸م.
۳. ابن عدیم، عمر بن أحمد، بغية الطلب في تاريخ حلب، تحقيق سهيل زكار، بيروت، دارالفكر، [بی تا].
۴. ابن عساکر، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق علی شیری، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۵ق.
۵. ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، تحقيق مهدي رجائي، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۱۰ق.
۶. همو، تاريخ بيهق، تحقيق احمد بهمنيار، تهران، كتابفروشی فروغی، [بی تا].
۷. ابن فهد حلی، المذهب البارع، تحقيق شيخ مجتبی عراقی، قم، موسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
۸. ابن یعیش، شرح المفصل، بيروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.
۹. ازهری، خالد بن عبدالله، التصريح بمضمون التوضیح، تهران، انتشارات ناصر خسرو، [بی تا].
۱۰. افندی، میرزا عبدالله، ریاض العلماء، تحقيق سيد احمد حسینی، قم، انتشارات کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ق.
۱۱. تفرشی، سيد مصطفی، نقد الرجال، تحقيق موسسه آل البيت، قم، موسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۱۸ق.
۱۲. حاجی خلیفه، كشف الظنون، بيروت، داراحیاء التراث العربی، [بی تا].
۱۳. خوانساری، سيد محمد باقر، روضات الجنات، تهران، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۹۰ق.
۱۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران.
۱۵. رازی، محمد بن عمر بن الحسین، الشجرة المباركة في أنساب الطالبية، تحقيق سيد مهدي رجایی، قم، کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۷ش.
۱۶. راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، راحة الصدور و آية السرور، تصحيح محمد اقبال، تهران، موسسه مطبوعاتی امیر کبیر، ۱۳۳۳ش.
۱۷. رضی الدین استرابادی، شرح الشافية، تحقيق محمد نورالحسن، محمد الزفزاف و محمد محی الدین عبدالحمید، بيروت، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۵ق.
۱۸. سبکی، تاج الدین بن علی، طبقات الشافعية، تحقيق محمد الطناحي و عبدالفتاح محمد الحلو، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
۱۹. سمعانی، عبدالکریم بن محمد، لانساب، تحقيق عبدالله عمر البارودي، بيروت، دارالجنان، ۱۴۰۸ق.

۲۰. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، *لب اللباب فی تحریر الانساب*، بیروت دار صادر، [بی تا].
۲۱. طبرسی، ابو منصور احمد بن علی، *الاحتجاج*، تحقیق ابراهیم بهادری و محمد هادی به، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۶ق.
۲۲. طبرسی، امین الاسلام ابو علی فضل بن حسن، *إعلام الوری بأعلام الهدی*، تحقیق موسسه آل البيت، قم، موسسه آل البيت، ۱۴۱۷ق.
۲۳. طریحی، مجمع البحرین، تحقیق سید احمد حسینی، قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۷ش.
۲۴. علامه حلی، *ارشاد الازدهان*، تحقیق فارس الحسون، قم، موسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲۵. همو، *ایضاح الاشتباه*، تحقیق محمد الحسون، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۱ق.
۲۶. عمادالدین طبری، *تحفة الابرار*، قم، دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۶ش.
۲۷. همو، *کامل بهایی*، تهران، کتابخانه مرتضوی، [بی تا].
۲۸. فخرالمحققین، ابن العلامه، *ایضاح الفوائد*، تحقیق کرمانی، اشتهاردی و بروجردی، قم، چاپخانه علمیه، ۱۳۷۸ق.
۲۹. فراهیدی، خلیل بن احمد، *العین*، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرای، ایران، دارالهجرة، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.
۳۰. قمی، حسن بن علی بن عبدالملک، *تاریخ قم*، تصحیح سید جلال الدین تهرانی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۱ش.
۳۱. کریمان، حسین، *طبرسی و مجمع البیان*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۱ش.
۳۲. لالکایی، ابوالقاسم هبةالله بن حسن، *شرح اصول اعتقاد اهل السنة*، به کوشش احمد سعد حرمان، ریاض، دار طيبة، ۱۴۰۲ق.
۳۳. مازندرانی، مولی محمد صالح، *شرح اصول الکافی*، تصحیح سید علی عاشور، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
۳۴. ملگونف، گریگوری، *ولرپانوویچ، کرانه‌های جنوبی دریای خزر*، ترجمه امیر هوشنگ امینی، تهران، کتابسرا، ۱۳۷۶.
۳۵. نوری، میرزا حسین، *مستدرک الوسائل*، تحقیق موسسه آل البيت علیهم السلام، قم، موسسه آل البيت، ۱۴۰۸ق.
۳۶. نیشابوری، حسن بن محمد، *شرح النظام*، تهران، کتابفروشی اسلامی، چاپ سنگی، ۱۳۰۳ق.
۳۷. یاقوت حموی، *معجم البلدان*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق.